

خاستگاه و پیدایش وهابیت

خاستگاه و پیدایش وهابیت

وهابیت نام فرقه ای است که ریشه ای آن به قرن چهارم و اعلام آن رسماً در قرن دوازدهم توسط محمدابن عبدالوهاب صورت پذیرفت. این فرقه خود را سلفی خوانند و نسبت وهابیت را ساخته و پرداخته دیگران می دانند. از بین رهبران سابق این فرقه تأثیر گزارترین آنها ابن تیمیه بود که در اثر پا فشاری بر عقاید خویش از طرف علماء اسلام تکفیر و راهی زندان شد و در همانجا در گذشت. سرانجام فرقه وهابیت توسط محمدابن عبدالوهاب با همدست شدن آل سعود و همکاری دولت های استعمارگر رسماً اعلام گردید. او نیز از طرف مردم و علماء آن زمان و حتی نزدیکانش محکوم و مورد خشم آنها قرار گرفت. بعد از فوت او آثار و فرزندانی باقی ماند و امروزه به پیروان او وهابی گفته می شود.

مقدمه

اتحاد و یکپارچگی بین مذاهب اسلامی و حتی پیروان ادیان الهی، از شعار های اصیل اسلامی و رمز بقا و پیشرفت اسلام و مسلمین بوده است. زیرا وحدت و همدلی در تحکیم روابط بین فرقه اسلامی و تشکیل امت یک پارچه در سراسر جهان، نقش حیاتی دارد و به همان میزان تفرقه و پراکندگی بین امت های اسلامی شکننده و درد آور است. لذا قرآن کریم مسلمین را دعوت به اتحاد و از تفرقه و پراکندگی بر حذر داشته است. انسجام اسلامی در حقیقت روح هم گرایی و هم اندیشی را در کالبد جوامع اسلامی دمیده به آنها هویتی مستحکم می بخشد و زمینه ساز وحدت و یکپارچگی جهانی می گردد.

اما در مقابل دشمنان اسلام و در عصر حاضر استکبار جهانی و دولتهای استعمار گر که از دیر باز برای رویا رویی با نفوذ و گسترش اسلام کمر بسته واز پا ننشسته، در مقاطع مختلف زمانی و مکانی از حربه های مختلف علیه اسلام استفاده میکرده اند و وقتی با جامعه دینی وحدت گرا مواجه شده اند برای رسیدن به اهداف شوم خویش از ابزار های همچون تخریب دین، تفرقه میان مسلمین و تشکل فرقه های ساختگی استفاده می نماید.

در عصر حاضر یکی از فرقه های که با سائر فرقه اسلامی روحیه تعامل و همکاری نداشته و بر خلاف جریان وحدت امت های اسلامی شناور است فرقه «وهابیت» است. فرقه ای که ریشه ی آن در کشور عربستان و شاخ و برگ هایش در برخی کشورهای دیگر به چشم می خورد و بیشترین فاصله ی نظری و آئدئولوژی را با مذهب شیعه، نسبت به سایر فرقه های اسلامی دارد. بنا بر این می طلبد که آغاز و خاستگاه این فرقه و رهبران آنها و دخالت بیگانگان در پیدایش آن در این مختصر مورد بررسی قرار گیرد.

وهابیت

وهابیت نام مسلکی است توسط محمد ابن عبدالوهاب تمیمی که نسبت به وهب تمیمی میرسد رسماً تاسیس شد. نام این مسلک را از نام پدرش عبدالوهاب که از علمای بنام خودش بود، گرفته اند و امروزه پیروان شیخ محمد فرزند عبدالوهاب به نام فرقه وهابیت معروف و مشهور است که این نسبت بر گرفته از نام پدر او «عبد الوهاب» است.

وهابیون خود را سلفیون نامیده و مدعی اند که ما فرقه سلفی هستیم و نسبت وهابیت را به خودشان نمی پذیرند و آن را ساخته و پرداخته مخالفین و دشمنان شان می دانند. سید محمود شکر آلوسی (از طرفداران مذهب وهابی) می گوید: نسبت وهابی را دشمنان و هابیان به ایشان اطلاق کرده اند این نسبت صحیح نیست بلکه باید به محمد که نام پیشوای آنان است نسبت داده شوند و به آنان محمدیه بگویند، زیرا او کسی است که مردم را به این امور دعوت می کرد، از این گذشته شیخ عبدالوهاب (پدر شیخ محمد) در باره این عقاید با پسرش مخالفت داشت و بین پدر و پسر مناظرات و مباحثات رخ داد بنا براین چگونه می توان مذهبی را به کسی نسبت داد که خود با آن مذهب مخالفت داشته باشد. (1)

برخی آورده اند: نسبت وهابیت را به پدر صاحب دعوت بعضی از معاصران او از روی حسد و کینه توزی داده اند و مقصود شان این بوده است که وهابیان را اهل بدعت و گمراه معرفی کنند، علت اینکه آنان را بنام خود شیخ محمد نسبت نداده و محمدیه نگفته اند این بود که مبدا پیروان این مذهب نوعی شرکت با نام پیامبر پیدا نکنند؛ (2) در حال که محمد ابن عبدالوهاب و پیروانش خود را موحدین می نامیدند و نام وهابی را دشمنانشان برایشان اطلاق کردند سپس این نام بر زبانها افتاد. (3) اما برخی از نویسندگان به این باورند که وهابیت برای عبور سابقه شکل گیری این فرقه از عصر شیخ محمد و وصل آن به قرون اوائل اسلام و همچنین عدم انحصار رهبریت این فرقه به شیخ محمد، چنین نسبتی را نپذیرفته و خود را سلفی می نامند. محمد سعید رمضان البوطی می گوید:

«وقتی مذهب وهابی منسوب به بنیانگذار شیخ محمد ابن عبدالوهاب (1115-1206ه. ق) در نجد و برخی از اطراف جزیره العرب گسترش یافت و پیروان او از این واژه وهابیت که نشان می داد سر چشمه این مذهب تنها محمد ابن عبد الوهاب است ناخشنود بودند و همین امر نیز آنها را به آن داشت که واژه سلفیه را جایگزین این نام کنند. آنان بدین ترتیب به تبلیغ این لقب جدید به عنوان نامی برای مذهب قدیم خود پرداختند تا ازین رهگذر به مردم بگویند افکار و اندیشه های این مذهب، به آنچه محمد ابن عبدالوهاب دارد محدود نمی شود، بلکه به سلف برمی گردد». (4) بهر حال، پیروان محمد ابن عبدالوهاب امروزه در دنیا علیرغم آنها با نام وهابی یاد می شود اما فرقه وهابیت مدعی اند که ما سلفی بوده و پیرو سلف صالح هستیم که عصر سلف صالح بهترین عصرها از بین اعصار بوده اند.

سلفی

سلف در لغت: سلفی از ریشه ای سلف به معنای پیشین است. ابن منظور میگوید: سَلَفٌ، سَلْفًا و سَلُوفًا یعنی پیشی گرفت. (5)

سلف در اصطلاح: «سلف عبارت است از همان قرنهای اول که بهترین قرنهای این امت است. قرنهای که در آن ها فهم اسلام، ایمان، سلوک و التزام به آن تحقق یافت. سلفی گری نیز عبارت است از رجوع به آنچه سلف اول در فهم دین اعم از عقیده، شریعت و سلوک داشتند». (6) لذا در قرن چهارم هجری گروه فقیه و محدث پیدا شدند و با شعار زنده کردن آراء فقیهان و محدثان گذشته به میدان آمدند و ادعای سلفی گری نمودند و به همین جهت به آنها «سلفیون» یا «سلفیه» می گفتند. (7) «سلفیون» با دو ویژگی جریان سلفی گری را بوجود آورد: الف) احیای سیره «سلف صالح»؛ یعنی مسلمانان صدر اسلام، زیرا آنها مدعی شدند که امت پیامبر(ص) منحرف شده اند و باید آنها به راه مستقیم و سیره سلف صالح برگردند و از آنچه در دوره های پس از پیامبر(ص) و اصحاب بزرگش، افزوده شده دوری گزینند. ب) ظاهر گرای در فهم آیات و روایات، یعنی آنها در فهم و برداشت از آیات و روایات هرگز به تأویل و تفسیر نمی

پرداختند و استفاده از شیوه های عقلی را در اسلام از امور جدید می پنداشتند(8) و قائلند که عقاید باید از ظاهر کتاب و سنت اخذ گردد و عقل را یارای ورود به این میدان نیست. (9) برخی دو واژه سلف و خلف را به معنای قدما و متأخرین دانسته است که وقتی در فرهنگ اسلامی وقتی واژه سلف بکار می رود معمولاً صحابه و تابعان و محدثان بزرگ قرن دوم و سوم قمری منظور است. وهابیان با استفاده از کلمه سلفیه ادعا می کنند پیرو روش و عقاید سلف(قرون اوائل اسلام) هستند. (10) در مجله پویا آمده است: از جمله عناوین و القابی که وهابیان بر خود گذاشته اند و به آن افتخار می کنند سلفیه است به اعتقاد آنان بهترین عصر، عصر سلف صالح است؛ عصری که به پیامبر (ص) و زمان نزول وحی نزدیک تر است و چون مسلمین صدر اسلام سنت پیامبر (ص) و قرآن کریم را بهتر درک می کردند، فهم آنان حجت است. اخیراً مشاهده می شود که وهابیان از اطلاق عنوان وهابی به خود پرهیز می کنند و در صدد تعویض آن با عنوان سلفیه بر آمده اند. (11) بنا براین سلف در لغت به معنای سابق و پیشین است و در اصطلاح به صحابه، محدثان و علماء قرن اول، دوم و سوم اسلام گفته می شود، و کسانی که ادعای بازگشت به «سیره صالح» یعنی مسلمانان صدر اسلام را دارند «سلفیه» گفته می شود، لذا فرقه وهابیت خود را سلفی خوانده و تلاش دارند سیر تاریخی شان را به آن دوران برسانند.

در حال که بنا بر گفته برخی از صاحب نظران اهل سنت، چنین نسبتی عاری از حقیقت و دور از واقعیت است چنانکه «البوطی» چنین نسبتی را در زمان حاضر بدعت می داند و در کتاب «سلفیه بدعت یا مذهب» آورده است:

امروز اگر مسلمانی خود را چنین تعریف کند که وا بسته به مذهبی است که امروز سلفیه نامیده می شود، بی تردید بدعتی گذاشته است، زیرا اگر مقصود از واژه سلف همان چیزی باشد که واژه اهل سنت و جماعت به آن دلالت می کند برای جماعت مسلمانان نامی جز آنچه سلف بر آن اجماع کرده اند گذاشته و بدین ترتیب بدعتی به میان آورده است چنین نامگذاری بدعت امیز بی دلیل را همین بس که می تواند اشفتگی و درهم آمیختگی و شکافی بین صف های مسلمانان در پی دارد. اگر هم مقصود از سلفیه چیزی برابرنهادن عنوان اهل سنت و جماعت نباشد- که واقعیت همین است- در این صورت تردیدی نخواهد بود که استفاده از این واژه و جایگزین ساختن - به مفهوم باطل خود - با واژه اهل سنت و جماعت که سلف به آن اجماع داشته اند بدعت است. (12) اما آنچه به نظر می رسد این است اگر وهابیت سیره نظری و عملی شان را منطبق با سیره و روش مسلمین صدر اسلام می داند و بدان جهت خود را سلفی می نامند تا سیره مسلمین صدر اسلام را احیا کند؛ عاری از حقیقت و دور از واقعیت است، (چنانکه ادعای سلفیون نیز به همین مبنا بر خلاف واقعیت بود) و اما اگر وهابیت خود شان را از همان جریان که در قرن چهارم بنام «سلفیه» در مقابل مکتب معتزله پدید آمد بدانند قابل قبول است زیرا هم آن دو ویژگی که عبارت بود از: الف) ادعای بازگرداندن امت اسلام از انحراف به صراط مستقیم.

ب) جمود فکری و ظاهر گرایی در فهم آیات و روایات

در این فرقه به خوبی مشاهده میشود زیرا آنها بر اساس فهم و برداشت سطحی و ظاهری شان از برخی آیات و روایات، امت های اسلامی را تکفیر نموده و یا مشرک خوانند. و از طرفی دیگر بر اساس سیر تاریخی، ریشه های فکری و رهبران این فرقه از همان قرن چهارم هجری آغاز می شود.

تاریخ پیدایش وهابیت

در میان رهبران این فرقه تنها کسی که همپیمان برای ترویج عقاید خود یافت و موفق شد با استفاده از قدرت سیاسی، نظامی، اقتصادی به نفع عقاید خویش بهره ببرد محمد ابن عبدالوهاب، از علمای نجد در قرن دوازدهم هجری بود. اما باید دانست که وی مبتکرو وجود آورنده عقاید وهابیان نبوده بلکه قرن ها قبل از او این عقاید یا رگه های از آنها پدید آمده و توسط دیگران اظهار شده بود تا آنکه سرانجام در قرن دوازدهم بصورت مذهب درآمد و توسط محمدابن عبدالوهاب ساماندهی شد. خوبست برای آگاهی بیشترنگاهی بیندازیم به تاریخ کسانی که درین مسیر پیشگام و شیخ محمد به شدت تحت تأثیرافکار آنان قرار گرفته و نخل این عقاید توسط اوبه ثمر نشست:

1: ابو محمد حسن بن علی بن خلف بر بهاری

در قرن چهارم هجری (323 ه- ق) گروه از اهل حدیث بوجود آمدند که خود را سلفیه نامیدند، به این اعتبار که خود را پیرو صالح سلف صالح می شمردند و در رفتار و باور هایشان خود را تابع پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) و اصحاب تابعین میدانستند این گروه به پندار خویش، در صد احیای سیره سلف، یعنی مسلمانان صدر اسلام بودند و مدعی شدند که امت پیامبر را از انحراف و اشتباه به راه مستقیم بر میگردانند. آنان برای تحقق اهداف خود می خواستند همه به سیره سلف صالح باز گردند. یعنی مانند آنان بیندیشند و عمل کنند. و از آنچه که در دوره های پس از پیامبر (صلی الله علیه واله) و اصحاب بزرگش افزوده شده است دوری گزینند. سلفیه چون خود را به احمد حنبل، پیشوای حنابله منسوب می کردند. به حنابله نیز معروفند. (13) سلفیان با معتزله به شدت به نزاع پرداختند، زیرا معتزله عقل گرا بودند، ولی این گروه عقل گرایی را در اسلام از امور جدید می پنداشتند. (14) آنان به ظاهرایات و احادیث بسنده میکردند و هرگز به تاویل و تفسیر نمی پرداختند.

ابو محمد حسن بن علی بن خلف بر بهاری از رهبران این گروه بود، که باورها و آرای ویژه ای داشت، او به یاران خود گفته بود، هر که با عقاید او مخالفت کند، اموالش را غارت کنند و خرید و فروش آنها را بر هم زنند. یکی از فتاوی بر بهاری این بود که هر نوع مرثیه خوانی بر امام حسین و اهل بیت (ع) ممنوع، و اعلام کرد کسانی که بر اهل بیت مرثیه خوانی کند محکوم به قتل است. وی زیارت مزارهای را منع کرد و شیعه را کافر و گمراه خواند. او برای خداوند شبیه و مانند قائل بود. وی گفت خداوند در روز قیامت، دیده می شود. (15) برداشت سطحی و تکیه بر باور های ذهنی، غرور، و تعصب بر بهاری و یارانش سبب شد فتنه جویی آنان بالا گیرد و آرامش از جامعه رخت بر بندد. خلیفه الراضی با نکوهش باورها و رفتار این گروه مخالف بود و آنان را تهدید کرد که در صورتی که از عقاید و رفتارهای خود دست برندارند گردنشان را می زند و خانه و محله هایشان به آتش کشیده میشود. (16) پس از این حکم بر بهاری متواری شد و در سال 329 ه. ق در 96 سالگی در حالی که در خانه ی زنی پنهان شده بود درگذشت و او را در همان جابدون اینکه کسی بداند دفن کردند. (17)

2: عبدالله بن محمد عکبری

او از علمای قرن چهارم حنبلی مذهب و معروف به ابن بطه بود. از افکار او انکار زیارت و شفاعت بود. سفر برای زیارت قبر پیغمبر را سفر معصیت نامید و همین طور سفر به قبران نبیا و صالحین را که به قصد عبادت باشد، مخالف سنت پیامبر و اجماع دانست. (18)

3: ابن تیمیه

بدنبال روش افراطی معتزله در استفاده از عقل و روش تفریطی اهل حدیث در سرکوب عقل مذهب اشعری که در واقع تعدیل این دو جریان بود، در اوائل سده چهارم هجری، توسط

ابوالحسن اشعری پا به میدان گذاشت اما با ظهور مذهب اشعریه مکتب سلفیه از رونق افتاد ولی به کلی منسوخ نشد. این مذهب بار دیگر در قرن هشتم هجری با تبلیغ ابن تیمیه حرّانی دمشقی حنبلی گسترش یافت و وی تفکر سلفیه را احیا و گسترش داد.

احمد ابن تیمیه در دهم ربیع سال 661 ه. ق در شهر حرّان (از توابع شام) دیده به جهان گشود. و تحصیلات اولیه را در آن سرزمین به پایان برد. پس از حمله مغول به اطراف شام و همراه خانواده اش به دمشق رفت و در آنجا اقامت گزید.

او فقه حنبلی را نزد پدرش و مدارس حنا بله فرا گرفت تا اینکه در سن 20 سالگی پدرش را از دست داد و به جای پدر به عنوان یک روحانی زندگی می کرد، تا آنکه او روزی در تفسیر آیه «الرحمن علی العرش استوی» (19) به جسمانیت خدا قائل شد و غوغایی را بر پا کرده و گروهی از فقهاء بر ضد وی قیام کردند. (20) او مبارزه ای تندی با عرفان و صوفی گری، فلسفه و کلام آغاز نمود و همه مباحث آنان و رهبران فرقه های مختلف اسلامی را به عنوان «بدعت گذار» طرد و تخطئه نموده و آن را انحراف از دین پیامبر (صلی الله علیه و آله) دانست. بدیهی است این موضع تند و شدید ابن تیمیه تقابل و موضع گیری اکثریت مسلمانان و علماء و رهبران آن تفکرات را در پی داشت زیرا تکفیر و بدعت گذار نامیدن آنها چیزی نبود که قابل اغماض باشد، لذا بارها از طرف قضات و علمای اسلامی محکوم به زندان گردید (21) و حتی برخی او و هوا دارانش را مهدور الدم دانست چنانکه شوکانی می گوید: «پس از زندانی شدن ابن تیمیه، بر اساس فتوای قاضی مالکی دمشقی که حکم به کفر او داده بود، در دمشق ندا در دادند که هر کس دارای عقاید ابن تیمیه باشد خون و مالش حلال است». (22) ابن تیمیه همواره با آراء خلاف خود افکار عمومی را متشنج و احساسات مردم را جریحه دار می کرد و از طرفی انتشار افکار «ابن تیمیه» در دمشق و اطراف آن غوغایی به پا کرد لذا علمای اسلام او را تکفیر و به ارتداد او حکم نمودند و بنا به فتوای علماء دستگیر و روانه زندانی در مصر شد و چندین بار از زندان خارج، و برایش پیشنهاد توبه نمودند ولی او نپذیرفت (23) او بارها بر اثر پافشاری به موضع و اندیشه های خود در برابر دیگران با حکم قضات چهار مذهب (حنبللی، شافعی، حنفی و مالکی) راهی زندان شد. تا اینکه سرانجام در سال 728 ه. ق در زندان در گذشت. (24) علامه شبلی نعمانی در کتاب تاریخ علم کلامش با وجود که از شخصیت او تعریف نموده است در مورد او می نویسد: «اودر برخی مسائل با رای عام مخالفت کرده بود علماء بضدیت برخاسته و به در بار شاهی شکایت بردند». (25)

عقاید ابن تیمیه

ابن تیمیه دارای افکار و نظریات اعتقادی خطرناک و عجیبی است که فریاد علمای اسلام را بر آورده و بارها محکوم و راهی زندان شد. اما اصول اعتقادی وی را می توان در سه مورد خلاصه کرد.

1- اعتقاد به جسمانیت خدا و رؤیت حسی او

او میگوید: عموم منسوبین به اهل سنت اتفاق دارند و اجماع سلف نیز بر این دست که ذات احدیت قابل روئیت و در آخرت با چشم دیده می شود ولی در دنیا نمی توان دید. اما درباره پیامبر اختلاف است که آیا او خدا را در این دنیا دیده است یا نه؟

او می گوید: خدا می شنود، آگاه است، سخن می گوید، خشنود و غضبناک می شود و در روز قیامت در حال خنده بر بندگان خود تجلی می کند و هر شب هر طوری که بخواهد در بر آسمان فرود می آید و می گوید: آیا کسی هست که مرا بخواند و من اجابتش کنم و طالب مغفرتی هست تا او را بخشم و توبه کننده تا او را بپذیرم؟ خداوند این کار را تا طلوع فجر انجام می دهد. هر کس فرود آمدن خدا را بر آسمان دنیا انکار کند یا تاویل برد بدعت گزار و گمراه است. (26) ابن

بطوطه - از عالمان هم عصر ابن تیمیه - می گوید: من در دمشق بودم. روز جمعه بود. ابن تیمیه در مسجد جامع این شهر برای مردم موعظه می کرد که من نیز در مسجد حضور یافتم. وی در بین سخنانش گفت: خداوند همچنان که من از پله این منبر فرود می آیم، به آسمان دنیا فرود می آید. این بگفت و یک پله از منبر فرود آمد. (27) در جای دیگر دارد: بالا بردن دستها در حال دعا دلیل بر آن است که خداوند در جهت بالا ست. و ابو حیان نیز نقل نموده است که در کتاب العرش (تالیف ابن تیمیه) چنین آمده: «إِنَّ اللَّهَ يَجْلِسُ عَلَى الْكُرْسِيِّ...» خداوند بر کرسی نشسته. ... و رسول خدا نیز با او نشسته است. (28)

2- عادی جلوه دادن مقامات پیامبران و اولیای الهی بعد از مرگ

ابن تیمیه معتقد است تمام پیامبران و اولیای الهی پس از مرگ کوچکترین تفاوتی با افراد عادی ندارند. او ضمن متهم کردن شیعیان در این باره می گوید: شیعیان فکرمی کنند وجود نبی پس از وفات در میان آنها مثل وجودش در زمان حیات است و این غلط بزرگ است. پس با استدلال با روایتی می گوید: «لَيْسَ فِي وَجُودِ الْقُبُورِ أَمَانٌ» یعنی قبور نمی تواند پناهی برای امت باشد (29).

به نظر ابن تیمیه هرکس به قصد زیارت قبر پیامبر سفر کند و هدف اصلی رفتن به مسجد آن حضرت نباشد چنین کسی از اجماع مسلمین مخالفت کرده و از شریعت سید المرسلین خارج است. هرگونه زیارت قبور چه پیامبر یا غیر آن، شرک و حرام است. (30)

نجم الدین طبسی آورده است: وی زیارت قبر را مطلقاً ممنوع دانسته و تحریم کرده است و نماز در این سفر را شکسته نمی داند و اگر کسی مرده ای را که در برزخ به سر می برد شفیع قرار دهد و یا طلب کمک کند مشرک است. (31) مسح و بوییدن هر قبری و قبر پیامبران شرک است. (32)

ابن تیمیه برخی آراء و دیدگاه هایی را مطرح می کند که پیش از او هیچ یک از علمای اسلام نگفته اند. وی با لجاجت خاصی به جنگ همه می رود و از این رو، از همان زمان و پس از آن، افکار عمومی اهل سنت بر او شورید و بارها دستگیر و زندانی شد و ده ها کتاب بر رد اندیشه های او نوشتند.

3- انکار فضائل اهل بیت (علیهم السلام)

مورد سوم از اصول اعتقادی ابن تیمیه انکار فضائل مسلم اهل بیت عصمت و طهارت که در صحاح و مسانید اهل سنت وارد شده است تشکیل میدهد. وی در کتاب خود به نام منهاج السنة احادیث مربوط به فضائل و مناقب امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و خاندانش را بدون ارائه مدرکی، انکار می کند و همه را مجعول می داند. برای نمونه وی می گوید:

الف) نزول آیه «انما ولیکم الله ورسوله...» (33) در باره علی، به اتفاق اهل علم دروغ است (34). این در حالی است که بیش از 64 محدث و دانشمند، به نزول آن در باره امام علی (علیه السلام) تصریح کرده اند. (35)

ب) وی نزول آیه «قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی» (36) را در باره خاندان رسالت تکذیب می کند، (37) در حالی که بیش از 45 محدث و دانشمند آن را نقل کرده اند. (38)

3- ابن قیم

ابن قیم جوزیه شاگرد و همکار نزدیک ابن تیمیه است، او بعد از این که غائلة ابن تیمیه با مرگ او در سال 727 در زندان پایان یافت تلاش فراوان کرد تا افکار استادش را ترویج کند ولی آثاری از افکار استادش بجای نگذاشت، او همانند استادش قائل به رؤیت خداوند تبارک و تعالی است و کتابی دارد به نام «کافیة الشافیة» که یکی از علمای حنبلی بنام احمد بن ابراهیم شرح مفصلی در دو مجلد بنام «توضیح المقاصد» بر آن نوشته است. (39) ابن قیم در کتابش در مورد

این که اهل بهشت خداوند را می بیند و به وجه کریم او نظر می افکنند چنین گفته: **وَيَرَوْنَهُ سُبْحَانَهُ مِنْ فَوْقِهِمْ رَأَى الْعِبَادِ كَمَا يَرَى الْقَمَرَانِ هَذَا تَوَاتَرَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ لَمْ يَنْكَرَهُ إِلَّا فَاسِدُ الْإِيمَانِ**

(اهل بهشت خداوند را از بالای سر خود می بینند، به همان نحوی که خورشید و ماه را می بینند، این سخن بطور متواتر از پیغمبر(صلی الله علیه و آله) رسیده است و جز کسانی که ایمان شان فاسد است، کسی دیگری منکر آن نیست).

شارح گوید که تمام انبیاء و مرسلین و صحابه و تابعین وائمة اسلام بر این امر(دیدن اهل بهشت ذات احدیت را) اتفاق دارند اما اهل بدعت مانند جهمیة، معتزله، باطنیه و رافضه منکر رؤیت هستند در حال که رؤیت خدا در قرآن هم بطور تصریح و هم بطور تعریض آمده است. (40)

4- محمد ابن عبد الوهاب

محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۱۵، در شهر عینیه، از توابع نجد عربستان به دنیا آمد، او فقه حنبلی را در زادگاه خود آموخت و آنگاه برای ادامه تحصیلی رهسپار مدینه منوره شد. او در دوران تحصیل مطالبی به زبان می آورد که نشانگر انحراف فکری او بود به طوری که برخی از اساتید او نسبت به آینده او اظهار نگرانی می کردند. گفتنی است که وی مبتکر و بنیانگذار فرقه وهابیت نبود بلکه قرن‌ها پیش از او این عقاید یا بخشی از آن توسط برخی از عالمان کج اندیش حنبلی مانند ابن تیمیه و شاگردان او اظهار شده بود، ولی با توجه به مخالفت های صریح علمای اهل سنت و شیعه در بوته فراموشی سپرده شده بود، و مهمترین کاری که محمد بن عبدالوهاب انجام داد این بود که عقاید ابن تیمیه را به صورت یک فرقه جدیدی درآورده و آن را اعمال و تطبیق نمود که با تمام مذاهب چهارگانه اهل سنت و مذهب شیعه تفاوت داشت. محمدابن عبدالوهاب افکار خود را از ابن تیمیه (احمدابن عبدالحلیم دمشقی متوفای 728) که تقریباً چهار قرن قبل از او می زیسته گرفته است، در حقیقت او مجری افکار و معتقدات ابن تیمیه (ایده نولوک وهابیه) بود (41)

الف) شیخ محمد و آغاز ترویج وهابیت

محمد بن عبدالوهاب در آغاز کارش به بصره آمد، و عقایدش را اظهار نمود، که با مخالفت شدید بزرگان بصره مواجه شد، که در نتیجه مردم علیه او قیام نموده و او را از شهر بیرون کردند. او سپس به بغداد و کردستان و همدان و اصفهان روانه شد و سرانجام به زادگاه خویش برگشت. او در زمان حیات پدرش جرأت اظهار عقائد خویش را نداشت ولی پس از آن که پدر او در سال ۱۱۵۲ درگذشت محیط را برای اظهار عقاید خویش مساعد یافت و مردم را به آیین جدید خود فراخواند ولی اعتراض عمومی مردم که نزدیک بود خونس را بریزند، او را ناگزیر کرد تا به زادگاه خویش عینیه باز گردد، و بر اساس پیمانی که با امیر آنجا «عثمان بن معمر» بست که هر دو بازوی یکدیگر باشند، عقاید خود را تحت حمایت او بی پرده مطرح ساخت، ولی طولی نکشید که حاکم عینیه به دستور فرمانروای احساء وی را از شهر عینیه اخراج کرد.

محمدبن عبدالوهاب به ناچار شهر درعیه را با پیمان جدیدی که محمد بن سعود حاکم درعیه بست که حکومت از آن محمد بن سعود و تبلیغ به دست محمد بن عبدالوهاب باشد برای اقامت بر گزید. او در آغاز کار به مطالعه زندگی نامه مدعیان دروغین نبوت مانند «مسيلمه کذاب»، «سجاج»، «اسود عنبسی» و «طلیحه اسدی» علاقه خاصی داشت، برخی از اساتید و علماء و حتی پدرش وی را گمراه دانسته و مردم را از اطاعت وی منع می کردند. اولین کتابی که بر رد عقاید باطل وی نوشته شد توسط برادرش «سلیمان بن عبدالوهاب» به نام «الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه» بود. (42) سلیمان در کتابش درباره برادرش می

نویسد: «امروز مردم به کسی مبتلا شده اند که خود را به کتاب سنت نسبت می دهد و از علوم آن دو استنباط می کند واز هرکس که با او مخالفت کند باکی ندارد و مخالفان خود را کافر می داند در حالی که یک نشان از نشانه های اجتهاد در او نیست بلکه سوگند به خدا حتی یک دهم از نشانه ی آن در او وجود ندارد با این وضع، گفتارش در بسیاری از مردم تاثیر گذاشته پس انا لله وانا الیه راجعون». (43) محمد بن عبد الوهاب بر اثر فشارهای عالمان و استادان خود سرزمین پدرش را ترک و به بصره مسافرت کرد. برخی از علمای اهل سنت مردم بصره را از اندیشه های انحرافی ابن عبدالوهاب آگاه ساخته و مردم را از همراهی او بر حذر داشتند. (44) بعد از روی کار آمدن محمدابن عبدالوهاب اولین کاری که او و هوا دارانش انجام داد، ویران کردن زیارتگاههای صحابه و اولیاء در اطراف عیینه بود که از جمله آنان تخریب قبر «زید بن خطاب» برادر خلیفه دوم بود که با واکنش شدید علماء و بزرگان مواجه گردید به دنبال آن امیر عیینه به ناچار شیخ را از این شهر بیرون کرد. در عصر ظهور افکار محمد بن عبدالوهاب یعنی در قرن ۱۲ هجری موقعیت بسیار سخت و اوضاع بسیار نامناسبی که برای مسلمانان پیش آمد و کشورهای اسلامی از هر طرف مورد تهاجم شدید استعمارگران قرار داشت، کیان امت اسلامی از سوی انگلیس، فرانسه، روس و آمریکا تهدید می شد، جامعه اسلامی بیش از هر زمان دیگری نیاز به وحدت کلمه داشت. ترویج آراء ابن تیمیه توسط محمد ابن عبدالوهاب و همچنین حمله وحشیانه آنها به مناطق مسلمان نشین در زمانی بود که امت اسلام از چهار سو مورد حمله استعمارگران صلیبی قرار داشت: انگلیسی ها بخش عظیمی از هند را (با زور و تزویر) از دست مسلمانان خارج ساخته و با پایان دادن به شوکت امپراطوری مسلمان تیموری، خواب تسخیر پنجاب و کابل و سواحل خلیج فرس را می دیدند و قشون آنها گام به گام به سمت جنوب و غرب کابل پیشروی می کرد. فرانسویها به رهبری ناپلئون مصر، سوریه و فلسطین را با اعمال زور اشغال کرده و در حالی بود که به امپراطوری مسلمان عثمان چنگ و دندان نشان می دادند و خیال نفوذ در هند را به سر می پروراندند. روسهای تزاری (که مدعی جانشینی «سزارهای مسیحی» روم شرقی بودند) با حملات مکرر به ایران و عثمانی می کوشیدند قلمرو حکومت خویش را از قسطنطنیه و فلسطین تا خلیج فارس گسترش دهد. در آن زمان حتی آمریکاییها نیز چشم طمع به کشورهای اسلامی شمال آفریقا دوخته و با گلوله باران شهرهای لیبی و الجزایر سعی در نفوذ به جهان اسلام داشتند.

در چنین دوران سختی که مسلمانان نیاز حیاتی به همدلی و همکاری بر ضد دشمن مشترک داشتند محمد ابن عبدالوهاب مسلمانان را به جرم «شفاعت خواهی از پاکان» و «زیارت اولیاء خدا» مشرک و بت پرست و واجب القتل خواند و مناطق شیعه و سنی نشین حجاز، عراق، شام و یمن را بخاک و خون کشید و اموال مسلمین را (به عنوان غنمیت جهاد با کفار) به غارت بردند. (45) محمد ابن عبدالوهاب در کتاب کشف الشبهات می نویسد: کسانی که فرشتگان و پیامبران و اولیاء الله را شفیع قرار داده، و بوسیله آن نزد پروردگار تقرب می جویند، خون شان حلال و قتل آنها جایز است. (46)

ب) شیخ از دیدگاه بستگان و اساتیدش

محمد بن عبدالوهاب در مدینه درس می خواند. پدر و برادرش، مردانی عالم و متدین بودند. شواهدی در دست است که بر اساس آن، پدر و برادر و برخی از اساتید او، پیش بینی کرده بودند که محمد ابن عبدالوهاب از راه راست منحرف خواهد شد و با رهبری خود، مردم را به گمراهی خواهد کشانید. این پیش بینی آنها، بر اساس مطالعه در رفتار و کردار غیر عادی محمد ابن عبدالوهاب انجام گرفته بود، به ویژه که رفتار و کردار او غالباً بر ضد مسایل آگاهی بخش مردم و متکی بر سرزنش آنها بود. همان گونه که آمد، بیشتر معلمان محمد بن

عبدالوهاب، گمراهی او و امکان فراهم آمدن پیروانی را برای او، پیش بینی کرده بودند و سرانجام پیش گویی های آنان حقیقت پیدا کرد. محمد بن عبدالوهاب گمراه شد و گروه انبوهی از مردم غافل را اغفال کرد. به هر حال، وی مدعی بود که مصلح است و چنین وانمود می کرد که هدف خاص او از ایجاد فرقه وهابیت، تجدید عقیده خالص و محکم توحیدی و به دور از شرک است. وی مدعی بود که مردم از طریق عبادت خدای یگانه، منحرف شده اند و ششصد سال است که در مسیر جاده کفر و شرک است، گام بر می دارند. او همچنین خود را موظف می دانست که برای احیاء توحید خالص باید حرکتی را آغاز کند و در پیشبرد این عقیده، به آیات متعدد قرآنی متوسل می شد (47).

بدین جهت شماری از علما برجسته از جمله شیخ سلیمان، برادر محمد ابن عبدالوهاب و نیز تعدادی از معلمان سابق او، مقالاتی بر ضد اصول وی، منتشر ساختند. دکتر منیر العجلانی می نویسد: محمد بن عبدالوهاب در آغاز کارش به بصره آمد، و عقایدش را اظهار نمود، که با مخالفت شدید بزرگان بصره مواجه شد، که در نتیجه مردم علیه او قیام نموده که نزدیک بود خونس را بریزند، او را از شهر بیرون کردند. او سپس به بغداد و کردستان و همدان و اصفهان روانه شد و سرانجام به زادگاه خویش عیینه باز گشت و مردم را به آیین جدید خود فراخواند. در آنجا پیمانی با «عثمان بن معمر» (امیر آنجا) بست که هر دو بازوی یکدیگر باشند، عقاید خود را تحت حمایت او بی پرده مطرح ساخت، ولی طولی نکشید که حاکم عیینه به دستور فرمانروای احساء وی را از شهر عیینه اخراج کرد. محمد بن عبدالوهاب به ناچار شهر درعیه را برای اقامت برگزید و پیمان جدیدی مبنی بر اینکه حکومت از آن محمد بن سعود و تبلیغ به دست محمد بن عبدالوهاب باشد مشغول فعالیت شد (48).

ج) شیخ محمد واستعمار

یکی از عوامل پیشرفت و ترقی اسلام وحدت و انسجام مسلمین در مقابل دشمن بود چنانکه قرآن مجید مسلمین را به این امر مهم فرا خوانده و از تشمت و پراکندگی نهی نموده است « واعتصموا بحبل الله جميعا و لا تفرقوا » (49) به عبارتی می توان گفت انسجام اسلامی در حقیقت روح هم گرایی، هم نوایی، هم دلی، هم اندیشی و همراهی را در کالبد جوامع اسلامی دمیده و به آنها هویتی مستحکم می بخشد و زمینه ساز دولت و امت اسلامی گردد. اما پیش و پیش از خود ما مسلمانان، دشمنان اسلام به اهمیت این عامل پی برده است. از این رو، از دیر باز همواره در کمین نشسته و در صد برآمده اند که با هر ترفند و بهانه ی آحاد، گروه ها و جوامع اسلامی را با یکدیگر در گیر سازند تا هیچگاه طعم شیرین اتحاد و انسجام اسلامی را نچشد، بلکه بر عکس در مواردی حتی به جان هم بیفتند و سرمایه های اقتصادی و انسانی یکدیگر را نابود سازند.

به شهادت تاریخ و با توجه به پیامدهای ناگوار فتنه انگیزی استکبار و استعمار جهانی، بویژه در دو قرن اخیر، نقشه های شوم خویش را بکار گرفته و دست های کثیف استعمار از آستین شبه مسلک هایی چون وهابیت، بابیت و بهائیت بیرون آمده تا اهداف خود را در میان جوامع اسلامی به دست آورد و از این راه لباس وارونه بر اندام اسلام ناب پوشانیده و در آن نفوذ نمایند البته این گونه حرکت های خزنده و شوم از جانب دشمنان بعید نبوده و نیست. آنچه دور از انتظار است فریب خوردهگی و خوش رقصی آن دسته از بظاهر مسلمانان ساده لوح کج فهم و بی هویتی که به اسانی وسیله ای برای دشمنان قرار می گیرند و سر بازان پیاده نظام و بی جیره ای آنان قرار می گیرند و باید دانست زخم های جانکاهی که از این وسیله بر اندام اسلام عزیز وارد آمده، به این سادگی التیام نمی یابد. (50) مستر همفر از اعضای سازمان جاسوسی بریتانیا در خاطرات خود می نویسد: وزارت مستعمرات بریتانیا در سال 1700 میلادی برای تحقیق کافی به منظور

بدست آوردن راه های منحرف ساختن ملت اسلام و تقویت این راه ها برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان و تسلط به کشور های اسلامی ما را بایک ده نفره بسوی مصر، عراق، تهران، حجاز و آستانه (ترکیه) اعزام کردند و از طرف این وزارت خانه امکانات کافی مانند: پول، اطلاعات لازم و نقشه های طرح شده در اختیار ما گذاشتند و حتی نام سلاطین و حکام و علماء و رؤسای قبایل را کاملاً به ما آموختند. من گفتار دبیر کل را در آخرین لحظه خدا حافظی فراموش نمی کنم که گفت: آزادی کشور ما در گرو پیروزی شماست هرچه نیرو دارید در راه پیروزی خودتان بکار گیرید. (51) مستر همفر گوید: وقتی عازم عراق و بصره شدم دبیر کل به من گفت: عمده هدف تو در این سفر این است که به نوع اختلافات و نزاع ها در میان مسلمانان پی ببری و نقطه های انفجار این نزاع ها را بدست آوری و اطلاعات و تحقیق و کافی در این باره به وزارت مستعمرات ارائه کنی و هر جا هم توانستی اختلافی به راه اندازی، عالی ترین خدمت را انگلستان کرده ای. (52) بر اساس گزارش مستر همفر، او برای گسترش اختلاف میان گروه های مسلمان بدنبال شخص مناسب برای اجرای اهداف خود بود که سر انجام در بصره با محمد ابن عبدالوهاب آشنا می شود و آرام آرام بر نامه دوستی تنگاتنگی با محمد پی ریزی کرد و رابطه دوستی مستحکم شد و سر انجام محمد به تدریج بنده و مطیع و ابزار دست این جاسوس بریتانیایی شد و در تمام مسائل با او توافق داشت و در هیچ امری با او مخالفت نمی کرد.

همفردر باره چگونگی آشنایی خود با پسر عبدالوهاب می گوید: بعد از مدتی آشنایی با او و مراد به این نتیجه رسیدم که محمد ابن عبدالوهاب فرد شایسته برای اجرای مقاصد بریتانیا در منطقه می تواند باشد. او حس بی باکی و بلند پروازی، جاه طلبی، غرور و دشمنی با علما و مراجع اسلام و رأی مستقلی از نظر فهم از قرآن و حدیث داشت و به هیچ یک از رهبران مذاهب، حتی نسبت به خلفای چهار گانه هم اعتقاد و اعتنایی نداشت. این موارد از بزرگترین نقاط ضعف او بود که می توانست مورد استفاده ما قرار گیرد و این امکان را به وجود می آورد که از طریق او مأموریت خود را در اجتماع عملی کنیم. (53) تا آنکه همفر می گوید: من گم شده خود را در محمد ابن عبد الوهاب یافتم. زیرا پای بند نبودن به ضوابط مذهبی و روح مغرور و خود پسند و تنفری که از علمای عصر خود داشت و هم چنین استقلال نظرش که وقتی به خلفای چهار گانه (ابابکر و عمرو و عثمان و علی (ع)) نیز اهمیتی نمی داد و تنها به زعم خودش در قرآن و سنت اعتماد می کرد. از بارز ترین نقاط ضعفی بود که می توانستم ازین طریق در او نفوذ کنم و به اهداف خود نایل آیم. و منظور من این بود که محمد ابن عبد الوهاب را به دام اندازم و برای پیاده کردن نقشه هام زمینه سازی کنم. (54) مرکز پژوهشهای اسلامی آورده است: وهابیت دارای دو ریشه اصلی است؛ آشکار و پنهان.

ریشه آشکارش این است که مدعی توحید کامل و خالص برای خدا و جنگ در مقابل شرک و بت پرستی می باشد. اما از وجود این اصل هیچ مصداق عملی در کیش وهابیت یافت نمی شود، چنان که بر هر کس نمایان است. ریشه پنهان در وهابیت، این است که فرقه میان مسلمانان اختلاف می اندازد و آشوب و جنگ بپا می کنند و به استعمار گران غربی خدمت می نمایند. و این اصل مخفی، همان محور اصلی است که تمام کوشش وهابیت از آغاز پیدایش تاکنون، گرد آن می چرخند. و همین است ریشه واقعی که اصل آشکار به منظور گمراه ساختن ساده لوحان و عامه مردم در اختیار آن قرار گرفته است. شکی نیست که شعار « اخلاص، توحید و مبارزه با شرک » شعار پر جاذبه ای است که پیروان وهابیت با تمام شور و غرورشان زیر چتر آن قرار می گیرند در حالی که نمی دانند، این امر وسیله ای برای تحقق یافتن ریشه مخفی آن آیین است. (55)

پژوهشگران در تاریخ وهابیت، ثابت کرده اند که این مرام دراصل به فرمان مستقیم از وزارت امور

مستعمرات بریتانیا به وجود آمده است، از باب مثال به کتاب (عمدة الاستعمار) تألیف خیری حماد (تاریخ نجد) از سنت جون فیلیبی یا عبدالله فیلیبی و کتاب (مذکرات حاییم وایزمن) نخستین رئیس دولت صهیونیسم و کتاب (مذکرات مستر همفر) و کتاب (الوهابیة نقد و تحلیل) از دکتر همایون همتی، مراجعه فرمایید. (56)

برخی می‌نگارند: دو کشور استعماری انگلیس و آمریکا در طول تاریخ، پیوسته از وهابیت پشتیبانی کرده‌اند و این سیاست همچنان به طور گسترده با نفوذ شدید امریکایی‌ها ادامه دارد. بریتانیا با تمسک به نظریه بسیار خطرناک و فتنه‌انگیز « مذهب علیه مذهب » افراد روشن فکر مذهبی را باحیله‌های گوناگون، به خود، جذب و با دیکته کردن سیاست‌های خویش به آنها، اهدافش را عملی ساخت. در همین راستا، محمد ابن عبد الوهاب نجدی را پرورش داد و او را به ابن سعود سپردند و با پشتیبانی‌های فراوان از این دو، راه را برای گسترش اندیشه‌های فرقه وهابیت هموار ساختند. بدین ترتیب، کشور استعمارگر انگلیس با طرح نقشه‌های حساب شده در پیدایش مذهب وهابی و گسترش و تثبیت این طرز تفکر در میان مسلمانان، نقش مؤثری ایفا کرد. (57)

د) شیخ محمد و آل سعود

بر اساس کتب تاریخی از زمان پیدایش فرقه وهابی در جامعه اسلامی، بین محمد ابن عبدالوهاب و آل سعود ارتباط تنگاتنگی برقرار بوده و با همکاری همدیگر این فرقه را پدید آوردند. وقتی شیخ محمد با تعالیمش مورد مخالفت علمای اسلام و حتی از طرف خانواده اش مطرود شد، در شهرکی متشکل از هفتاد خانوار از شاخه‌های بنی عنزه به نام درعیه سکنی گزید و از سوی رییس آنان به نام محمد ابن سعود (که از سال 1735 تا 1765 حکومت می‌کرد) مورد حمایت قرار گرفت و عقاید و اندیشه‌های ابن عبدالوهاب مورد قبول ابن سعود و جانشینان او قرار گرفت. (58)

رابرت لیبی در کتاب سرزمین سلاطین می‌نگارد:

پدر وپسری بودند که خود را جزو اولاد قبیله عنیزه می‌شمردند و به منظور زراعت در زمین‌های اطراف درعیه بیابان را رها کردند. ده نسل بعد، یکی از اخلاف آنان که اسم کو چکش سعود بود صاحب پسری به نام محمد شد که در سال 1744م به ابن عبدالوهاب پناه داد. اطلاعات از سعود بسیار کم است ولی پسرش محمد، که با وهابی‌گری پیوند کرد به نام ابن سعود شناخته شد به این ترتیب این نام را اخلافش از آن پس به عنوان اسم فامیل خود برگزیدند، زیرا در زمان حکومت پسر سعود بود که این خاندان اسم و رسم بدست آوردند و باز پس گرفتن ریاض در سال 1902م توسط عبدالعزیز از جمله پیروزی‌های غرور انگیز خانواده اش در زیر پرچم وهابیون به حساب می‌آید. (59) انتشار افکار تند و انحرافی ابن عبدالوهاب در میان قبائل نجد با زور و نیروی قوای محمد ابن سعود همراه بود. ابن سعود پس از پیوستن و توافق با ابن عبدالوهاب کارش بالا گرفت به طور که از هر طرف بر بلاد‌های مجاور حمله می‌کردند و اموال مردم را به غارت می‌بردند. (60) شیخ محمد ابتدا در شهر عیینه آمد و با خواهر امیر ورییس شهر عیینه ازدواج کرد و عقاید و اندیشه‌هایش را مطرح کرد ولی مردم آنجا نتوانستند (با آنکه داماد امیر بود) عقاید و افکار او را تحمل کنند لذا او را از آنجا بیرون راندند، لذا شیخ محمد به درعیه آمد و بیدار امیر و حاکم درعیه محمد ابن سعود آمد و در این دیدار با هم توافق کردند که همدیگر را حمایت و پشتیبانی کنند و هر دو پیروزی همدیگر را در سر زمین نجد به یکدیگر مژده دادند. (61)

ه) فوت شیخ محمد و فرزندان و آثارش

شیخ محمد بعد از کشمکش‌های دینی و سیاسی و مسافرت‌های پی‌درپی به برخی از شهرهای اسلامی و تحمل خشم و غضب علماء اسلام، برای خویش هوا داران و اتباع پیدا کرد که

امروزه در برخی کشورها مانند عربستان، یمن و... زندگی می کنند و به آنها وهابی گفته می شود.

شیخ پس از رفتن به بصره و نجف و کربلا و احتمالاً شیراز و اصفهان در سال 1206 هجری قمری در سن 92 سالگی در منطقه درعیه در گذشت. او دارای چند فرزند دختر و پسر بوده است و یکی از دخترانش را به عقد محمد بن سعود رئیس قبیله در آورد. پسرانش بنام های حسین و عبدالله و ابراهیم بعد از پدر به منصب قضاوت رسیدند. هم اکنون فرزندان وی یکی پس از دیگری برخی از مناصب دینی را در مملکت سعودی به عهده دارند. (62) شیخ در زمان حیاتش علاوه بر تربیت شاگرد، به تألیفاتی پرداخته که امروزه مورد توجه علماء و حتی دانشجویان آن سر زمین ها قرار گرفته است؛ آنها عبارتند از:

- 1- کتاب توحید (که یک دوره عقاید او می باشد).
 - 2- کتاب کشف الشبهات (که در دفاع از عقاید خودش در مقابل علمای سنی نگاشته).
 - 3- فوائد و مسائل برخی از قصه های قرآن.
 - 4- کتاب الکبائر (در باره گناهان کبیره نوشته شده است).
 - 5- کتاب مسائل الجاهلیه (که عقاید جاهلیت عربستان را با زمان خود تطبیق کرده است).
 - 6- کتاب فوائد السیره النبویه (که به السیره الرسول مشهور است. در این کتاب یک دوره زندگی برخی از صحابه پیامبر (ص) و غزوات وی و عقاید رایج در آن زمان مورد بحث قرار گرفته است).
 - 7- اختصار الشرح الکبیر.
 - 8- آداب المشی الی الصلاة (در این دو کتاب مسائل فقهی و فروع دین نگاشته شده است).
- مجموعه این آثار امروزه در دسترس می باشند. (63)

نتیجه

بعد از بررسی و کنکاش در تاریخچه وهابیت معلوم می شود فرقه وهابیت یک جریان فکری است که از قرن چهارم توسط جریان سلفی گری (در مقابل مکتب اعتزال)، امتداد یافته است اما از آنجای که این جریان شعار انحراف امت اسلامی را به همراه دارد و خود مدعی احیا سیره سلف صالح و نجات مردم است و از طرفی دیگر تحجر و جمود فکری در این جریان موج می زند، دشمنان اسلام و استعمارگران را بر آن داشت که از همکاری و تقویت فرقه ای وهابیت در مقابل سایر فرقه های اسلامی دریغ نورزند و برای رسیدن به اهداف شوم شان از این وسیله استفاده نمایند.

پی نوشت ها

1. علی اصغر، فقیهی، وهابیان، ص 18، به نقل از تاریخ نجد ص 111
2. همان، ص 19، به نقل از دایرة المعارف وجدی، ج 10، ص 871.
3. همان، ص 19، به نقل از زعماء الاصلاح فی العصر الحدیث، ص 10
4. محمد سعید رمضان، البوطی، سلفیه بدعت یا مذهب، ص 260
5. ابن منظور، لسان العرب، ج 6، صص 330 و 331
6. طاهری، حسن، فصلنامه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی نشریه دانشجویی، ش 7، صص 83 و 34
7. هاشم معروف، حسنی، شیعه در برابر معتزله و اشاعره، ترجمه محمدصادق عارف، ص 197.
8. اکبر، اسد علی زاده، چالش های فکری و سیاسی وهابیت، ص 9
9. شیعه در برابر معتزله و اشاعره، 197.
10. فصل نامه پویا، ش 7، ص 33

11. رضا، برنجکار، آشنایی با فرق ومذاهب اسلامی، ص 145
12. سلفیه بدعت یا سلف، ص، 260
13. چالش های فکری و سیاسی وهابیت، ص 9
14. وهابیان، ص23-25.
15. همان، ص26
16. همان، ص29
- چالش های فکری و سیاسی وهابیت، ص 11به نقل از المنتظم فی تاریخ الامم و الملوك ج1، ص14
18. وهابیان، ص19.
19. طه، 5
- . چالش های فکری و سیاسی وهابیت، ص13به نقل از ابوالفداءالحافظ ابن کثیر دمشقی، البدايه و النهايه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ج3، ص14، ص5و4. 20
1. واحد تدوین کتب درسی، شناخت مذاهب اسلامی صص138و137.
2. محمدبن علی شوکانی، البدرالطالع، بیروت، دارالمعرفه، ج 1 ص 67.
3. طاهری خرم آبادی، سید حسن، پاسخ به شبهات وهابیت، ج1، ص18
4. چالش های فکری و سیاسی وهابیت، ص، 14
- . 25. شبلی نعمانی، محمد، تاریخ کلام، ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی، ج1ص81
1. چالش های فکری و سیاسی وهابیت ص 15 به نقل از مجموعه رسائل الکبری رساله 11
2. همان، ص 15، به نقل از ابن بطوطه، رحله، ص 113
- پاسخ به شبهات وهابیت، ج1، ص18. 28.
1. چالش های فکری و سیاسی وهابیت، ص15 به نقل از: الرد علی الاخنایی ص54
- همان. به نقل از: الرد علی الاخنایی صص52، 99و18 و30.
1. نجم الدین، طبسی، رویکرد عقلانی بر باورهای وهابیت، ج3، ص15.
2. همان به نقل از: الجامع الفرید، کتاب الزیارة، المسالة السابعة ص 438.
3. مائده: 55
4. چالش های فکری و سیاسی وهابیت، ص 17 به نقل از مختصر منهاج السنه، ج 2، ص61
5. عبدالحسین، امینی، الغدیر، قم، دارالکتب الاسلامیه، ج2، ص1366، ج3، صص156و157.
6. شوری: 23.
7. چالش های فکری و سیاسی وهابیت، ص 17 به نقل از مختصر منهاج السنه، ج1، ص352
- الغدیر، ج3، صص156و172. 38.
1. وهابیان، ص47.
- . 40. همان
1. ناصر، مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 1، ص 239
- حبیب، روحانی چهره ی واقعی وهابیت، صص 8 و 9 به نقل از الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه
3. همان.
4. چالش های فکری و سیاسی وهابیت ص 19
5. سبحانی، جعفر، وهابیت مبانی فکری و کارنامه عملی، ص 34-36.
6. همان.

1. همان.
2. ال عمران، 103.
3. نشریه ای دانشجویی، فرهنگ پویا، ص 2 و 3
4. احمد، ع، وهابیت ایده استعمار، صص 34 و 35
5. همان ص 66
6. علی، کاظمی، خاطرات مستر همفر، صص 47، 48
7. س 0 م 0 وحیدی، نگرش بر وهابیت، ص 41
8. چهره واقعی وهابیت، ترجمه حبیب روحانی صص 11 و 12.
9. همان.
10. چالش های فکری و سیاسی وهابیت ص 110
11. پل بون آنفان، شبه جزیره عربستان در عصر حاضر، ترجمه اسد الله علوی، ج 1، ص 81.
12. رابرت لیسی، سرزمین سلاطین، ترجمه فیروزه خلعت بری، ج 1، ص 86.
13. رابرت لیسی، سرزمین سلاطین، ترجمه فیروزه خلعت بری، ج 1، ص 86.
14. قزوینی، سیدمحمد حسن، فرقه وهابی، ص 30.
15. پاسخ به شبهات وهابیت، ج 1، صص 19 و 20.
16. محمدحسین، ابراهیمی، تحلیلی نو بر عقاید وهابیان، صص 23 و 42.

منابع

- 1 : -1379.2 : -3.1414 : .1386 .1386 - 5 4 - 1366 - 6 1378
 .1379 .7 - : .1381 .1367 -89 : -1375.10 .1386 () .1380
 - 1112 - .1386 . 13 - .7 - 14 : .1386 -1516- .1384 ..1410
 17 1364 -1819- 1382 1385 -2021- .22 .1380 1373 -23